

سخنای با جوانان

نوشته: انجنیر سید احمد علی

شهر ها مبورگ جرمنی

23.09.2014



دوستان و هموطنان عزیز، تبادل نظر روی مسایل گوناگون در شبکه اجتماعی فیس بوک مربوط به هموطنان بدخشان و دیگر مناطق افغانستان در داخل و خارج از کشور توجه بسیاری را به خود جلب کرده که اگر از نا سزا گوئی و فحش دادن عده از افراد با نام مستعار به یکدیگر که واقعاً ننگین و شرم آور است، بگذریم، مطالب قابل مکث و بررسی نیز وجود دارند که بحث روی این چنین مسایل از اهمیت ویژه برخوردار است. نگارنده به نوبه خود تلاش به خرچ دادم تا کمنت های مورد نظرم را از طریق فیس بوک با هموطنانم شریک سازم ولی بنا بر دلایلی کمنت هایم نا تمام و به دوستان مخاطب رسانیده نشد، از این رو مجموع مطالبی که به ارتباط کمنت های مورد نظر در ذهنم نقش بسته اینک به سایت وزین سیمای شغنان ارسال میکنم. اگر این مطالب را قابل نشر میدانید لطفاً در مورد مضایقه نکنید، نویسنده سطور از مسئول و همکاران سایت سیمای شغنان قلباً سپاس گزار خواهم بود.

باید خاطر نشان سازم که این نوشته مختصر در برگیرنده کلی ترین موضوعاتی است که تا کنون به آنها برخوردیم و اما قبل از این نظر اجمالی در مورد مشترکین حلقه فیسبوک مربوطه، از نظرم افراد این شبکه را میتوان به کته گوری های زیر تقسیم بندی نمود.

1. روشنفکرانی (دانش آموختگانی) که سابقه سیاسی چند دهه و حداقل بیش از دو دهه را داشته و با دارند در داخل و خارج از کشور.
2. جوانان تحصیل کرده (دانش آموخته) که سابقه سیاسی ندارند و موضع گیری سیاسی نمی کنند و یا نسبت به مسایل سیاسی موضع گیری محتاطانه دارند.
3. جوانانی که در جریان تحولات چند دهه اخیر رشد کرده و در پرتو دانش و اندوخته های خویش فارغ از برخورد سیاسی، متمایل به انعکاس دادن واقعیت های عینی جامعه اند.
4. افرادی شامل جوانان و سنین بالا تر که به احزاب و سازمانهای چپ و راست گذشته و کنونی ارتباط داشته و یا دارند و برخی از این افراد در حفظ این ارتباطات در حلقه چند نفری به شکل غیر سازمانی و احتمالاً سازمانی، پایبند هستند و تعدادی هم بدون هر گونه تعلقات حزبی در روشن کردن اذهان دوستان در فیسبوک مربوطه رول مثبت بازی میکنند.
5. افراد فرهنگ گستر.
6. افرادی که مطالب علمی و تخصصی را ارائه میکنند.

برای تعقیب مسیر حرکت فکری این هموطنان و شرایطی که منجر به ایجاد چنین خط فکری شان شده به ترتیب کته گوری در حد لزوم به بحث می نشینیم. یادآوری میکنم که با بسیاری از این دوستان شناخت شخصی ندارم و هم مصلحت نمیدانم که از افراد و اشخاص با نام مستعار در این نوشته تذکر دهم، شناخت نسبی من از افراد کته گوری شده بالا همان نظریاتی هست که از طرف ایشان ارائه گردیده است.

روشنفکران سیاسی سابقه دار، از جمله محترم عبد الکریم نوجو و محترم بخت بیک میر زاده در شبکه اجتماعی فیسبوک مورد بحث، با ارائه نظریات مختصر علمی و همه جانبه جوانان را به شکیبایی فرا میخوانند و تلاش بر این دارند که این عده جوانان را از برخورد احساساتی تفرقه افکنانه بر حذر دارند اما تا آنجائیکه من متوجه شدم برخی از این جوانان از درک چنین مسایل عاجز اند و یا با موضع گیری تعصب آمیز و ساده انگارانه خود هنوز چنان در قید نظریات خویش غرق اند که از واقعیت های جهان معاصر فرسخ ها فاصله دارند.

یکی از این جوانان با استفاده از منابع ای که در اختیار خود داشته به پخش مسایل و مطلبی پرداخت که آتش دشمنی افراد احساساتی و کوتاه اندیش را بر می انگیزد. وقتی به این جوان گفته (نوشته) شد، در شرایطی که فعالیت تخریب کارانه طالبان از یک طرف و مافیای کشور و منطقه به سردمداری مافیای بین المللی از طرف دیگر، کشور را به پرتگاه نابودی سوق میدهند، پخش چنین مطالب به سود دشمن مشترک تمام میشود، جوان مذکور نه فقط به این سخن توجه نکرد، بلکه بر عکس در کمندی نوشت: "کسانیکه در خارج از کشور هستند مداخله نکنند، در این جا آنان را از دارگریخته گی ها میگویند." این جوان با این کمند راه خود را برای مقابله بعدی با افرادی از قماش خودش باز کرد، دشنام و ناسزا گوئی بین این افراد چنان بالا گرفت که فضای مجازی مربوطه را زهر آلود و غیر قابل تحمل ساخت. شاید برای بسیاری از ما این چنین برخورد و آنهم در شبکه اجتماعی فیس بوک غیر مترقبه و دور از انتظار باشد ولی در هر حال وضع پیش آمده ناشی از فقدان منطق و فقر فرهنگی است که عده ای با زیر پا گذاشتن معیار های اخلاقی و پنهان شدن زیر نام مستعار مرتکب این عمل میشوند.

از برخی کمند ها دریافتم که عده از جوانان تحصیل کرده موضع گیری سیاسی نمیکنند و یا با مسایل سیاسی برخورد محتاطانه دارند بقسمی که طرف واقع نشوند و از نظریه اتحاد مردم در برابر انواع نا برابری های اجتماعی پشتیبانی می کنند و نشانه ای قوی از تعصب و رزی در نوشته های شان به مشاهده نمیرسد.

یک تعداد از جوانانی که در بحبوحه تحولات پر شتاب و کم ثبات چند دهه اخیر کشور رشد یافته اند، از دانش و اندوخته های مسلکی و جامعه شناختی بر خوردار اند، کمند های شان باز تاب دهنده وسعت نظریات آنان است، نظریات علمی و حقایق تاریخی را می پذیرند و به نوشتن کمند بی مورد و فاقد ارزش علمی در رد کمند معنی دار دیگران دست به قلم نمی یازند و به اصطلاح تلاش در سیاه کردن روی کاغذ سفید را ندارند که میتوانم از جمله این جوانان از محترم نوروز علی ثابتی و محترم فرید غالب یاد آوری شوم. جوانان شامل این کته گوری با برخورد خردمندانه در تصحیح کمند های سایر جوانان کمک میکنند که مورد قبول اکثر جوانان واقع بین قرار میگیرد. به عنوان مثال این جوانان پاسخ منطقی و دور از تعصب در کمند های شان به دو مسئله داده اند که به یقین مورد قبول بسیاری از خوانندگان واقع میشود، این دو مسئله عبارتند از:

1. در مورد شخصیت ها.
2. در مورد تجدد و سنت گرائی.

جوانان مذکور در مورد شخصیت ها دید عدم وابستگی دارند یا بعبارت دیگر به شخصیت معین به مثابه قهرمان و یگانه رهبر بی بدیل نمی نگرند و این نوع تفکر با قیودی که در طرز دید آیدیولوژی گرایانه نسبت به شخصیت ها معمول هست تفاوت زیادی دارد و ممد آزاد اندیشی شان گردیده است.

سنت گرائی افراطی در مقابل تجدد گرائی تند رو که بخشی از واقعیت های زندگی سیاسی و اجتماعی کشور ما را تشکیل میدهد، خلاء ای را در اعتدال گرائی ایجاد کرده که باعث بروز خشونت و اعمال نا شایسته میگردد، این دسته جوانان با درک واقعیت متذکره در کمند های خویش بر اعتدال گرائی و

میانه روی اتکاء میکنند که میتواند جامعه ما را از برخی جهات به سوی ثبات سیاسی سوق دهد و فضای بهتری برای همزیستی ایجاد کند. تمایل این دسته از جوانان در انعکاس و اقییت های عینی ناشی از دانش و دید جامعه شناسانه شان است که میتواند سایر جوانان را از حالت ساده نگری و یکسان سازی برهاند و پنجره امیدی برای رهائی جامعه بلا کشیده ما در قرن بیست و یکم باشد، ولی در عین حال برخی از این عده در کمنت های دیگری تعصب خود را نسبت به موضوع معینی نشان داده اند که بیانگر آنست. افرادی وجود دارند که نسبت به بعضی مسایل اجتماعی و سیاسی وسعت نظر و دور از تعصب دارند در حالیکه در مسایل دیگر تنگ نظرانه و متعصبانه برخورد میکنند و اما بر این ادعای خود کاملاً پافشاری نمیکنم به دلیل اینکه دقیقاً معلوم نیست که کمنت مربوطه را خود این جوانان نوشته اند و یا کسی با استفاده از نام شان ابراز نظر تعصب آمیزی را ارائه داده باشد. بهر حال این مسئله ای عجیبی نیست و بر میگردهد به عدم استقرار فکری، شخصیت چند بعدی، خصوصیات روانی و سایر مشخصات فردی که خارج از بحث این نوشته است.

از کمنت برخی جوانان و نیز تعدادی از افراد سنین بالا تر متوجه شدم که عده ای با حفظ ارتباطات شخصی و سیاسی گونه خود در عدم موجودیت حزب و یا سازمان که دیگر به تاریخ پیوسته، قلم میزنند و موضع گیری یکسان در قبال موضوع مشخص دارند. نوشته های این افراد بیشتر حول نقطه ای می چرخد که در آن حوادث خلاف انتظار شان رخ داده است و به دگر گونی های عمیق و فرو ریزی سیستم های سیاسی در کشور، منطقه و جهان بی توجه و یا کم توجه اند. اینان چنان در لاک تعصب و خود بینی خویش قید اند که اصلاً مجال اندیشیدن و تعمق را در سایر مسایل ندارند. قضایای پیچیده و در هم تنیده را با علل و عوامل آنها به بررسی نمی گیرند و بدون اینکه از گذشت روزگار درسی آموخته باشند در پی گرم نگه داشتن بازار کینه و عداوت هستند و از پیامد ناگوار آن که ممکن به خود شان نیز بر گردد بی اطلاع اند. از نوشته های چنین افراد میتوان دریافت که ایشان از مبادی دانش فلسفی، سیاسی، اقتصادی و غیره آگاهی چندانی ندارند و در گرداب تصورات و بینش های عامیانه و غیر روشنفکرانه دست و پا میزنند و مطالبی هم که از منابع دیگر نقل میکنند به مفهومش کمتر توجه دارند.

برخی دیگر که احتمالاً عضویت احزاب و سازمانهای داخلی کشور را داشته باشند با حفظ برخی از خصوصیات منفی به میراث گرفته از احزاب چپی و راستی قبلی، روحیه ستیزه جوئی، پرخاشگری، خودبینی و خود خواهی در دنیای مجازی به نوشتن مسایل تفرقه افکنانه، تعصب بر انگیز که بعضاً با کرامت انسانی نیز منافات دارد، مبادرت می ورزند. با این همه، طوریکه قبلاً اشاره شد، عده از روشنفکران سابقه دار و با تجربه با آنکه دیگر عضویت حزب و یا سازمان خاصی ندارند با احساس وطن دوستی و هوا داری برای ترقی کشور با دید وسیع و عمق دانش خویش در فیسبوک حضور دارند و به روشنگری ادامه میدهند که با ارائه ای نظریات مختصر علمی و همه جانبه راه را به سوی تفکر سالم باز میکنند. این عده اخیر در محدوده گروهی، منطقه ای، زبانی، مذهبی و غیره نمی گنجند و در واقع به روشنفکران ملی (نه ملی گرا) مبدل شده اند که همه حقایق تلخ تاریخی و مسایل بخرنج کنونی کشور را با اثر پذیری و اثر گذاری از شرایط داخلی و خارجی مملکت مورد مذاقه قرار میدهند و مهم تر از همه اینکه حقیقت گریز نیستند، خصیصه ای که میتواند به حقیقت گرائی نسل نو کمک شایانی کند.

از دوستان قبلی و دوستان محترمی که در زیر نام میبرم شامل این کته گوری هستند، صاحب نظر جويا، حسینی حسنیار، گل نظر فرهاد، ضیا بهاری، صفدر ظهیر، بسم الله مهمند، محمد محسن زردادی، علی بیک سالک، امان الله رحمت الله، عبدالکریم خدایار، سید عمران گوهری و دیگران.

در کته گوری افراد فرهنگ گستر نام این دوستان محترم شایان ذکر است: جمیل رضا، محمد محسن زردادی، علی بیک سالک، حسینی حسنیار، گل نظر فرهاد، امیر محمد و سایرین.

برخی از این دوستان خود شعری سرایند و واقعیت های زندگی را در قالب شعر بیان میدارند و عده هم از خرمن پر بار ادبیات کهن پارسی و مخصوصاً شعرای بزرگ چون مولانا، سعدی، حافظ، خیام، ناصر خسرو، بیدل و غیره خشه های می چینند و به دوستان فیس بوکی خود تقدیم میدارند که قابل قدر و تحسین است. دوستان مذکور علاوه بر این همچنان نظریات سیاسی و اجتماعی خود را با نوشتن مطالب و یا ارائه عکس های مستند و کاریکاتورها ابراز میدارند که مسلماً تباین در نظریات شان موجود هست ولی اختلاف نظریات و سلیقه ها مانع برای ایجاد دوستی و تحکیم آن نشده است و نباید شود که میتواند پایه های وجوه مشترک را طرح ریزی و مستحکم سازد. این امر برای نسل های حال و آینده همچنان از اهمیت ویژه ای برخوردار است و میتواند نمونه ای از همگرایی در ساحات مختلف تلقی گردد. به عنوان مثال، آغای جمیل رضا مطلب آماده ای را با متن زیر بر روی صفحه فیسبوک جا داده اند که: "امیدتان را از دست ندهید. هر چیزی به دلیلی اتفاق می افتد. هیچگاه نمی دانید فردا چه خواهد شد. روزهای خوب خواهند آمد....."

کمندی که من برای مطلب فوق نوشتم از این قرار است: "کاملاً درست و بجاست که هیچ اتفاقی بدون دلیل و موجب روی نه خواهد داد. بی حکم خدا برگ نریزد ز درخت." و یا به تعبیر علم، حکم خدا در نیروی جاذبه ای زمین نهفته هست که برگ را به طرف خود میکشاند و رنه برگ به خودی خود به زمین کشانده نمیشد. بدترین اتفاقاتی که برای ما انسانها مصیبت بار هستند، علل و موجباتش قبلاً دور از چشمان و آگاهی ما فراهم شده و ما فقط در زمان بروز حوادث متوجه آنها می شویم و به همین قسم خوشبختی ها از لابلای دشواری های متعدد به ما میرسند و چه بسا به صورت غیر منتظره، آنانیکه در زندگی خوش بین هستند، بیشتر انتظار اتفاقات نیک را دارند و با اتفاقات بد به صورت انفرادی و یا جمعی به نحوی کنار می آیند، با صبر و حوصله مندی از کنار اتفاق های بد عبور و به آستانه ای اتفاق های نیک قدم میگذارند.

آغای جمیل رضا ضمن اظهار تشکری، کثمت مرا نیک ارزیابی کردند که البته من نیز از ایشان ابراز قدر دانی کردم و این چنین تبادل نظر میتواند دریچه فضای صمیمیت و اتفاق نظر را باز کند.

هر چند نمیتوان گفت که توافق کامل نظر در تمام مسایل حکم فرماست و خواهد بود، تفاوت نظر همان قدر طبیعی است که اتفاق نظر. خرد و منطق، دور اندیشی و همه جانبه اندیشی ما را از ساحه اختلافات به سوی سازگاری و تفاهم می کشاند با آنکه ممکن در برخی موارد فاصله معین نظریات برای همیشه حفظ شود ولی این امر مانع همگرایی در تحقق اهداف مشترک بلند مدت شده نمیتواند.

ریشه اختلافات گوناگون به گذشته های دور و نزدیک بر میگردد که بحث طویل و چند جانبه است در این جا فقط با اشاره به مطلب کوتاهی برای خواننده عزیز اکتفا میکنم.

حفظ و تداوم اختلافات از جمله آن مسایلی هست که در کشور ما نهادینه شده و مانند سیل تباہ کن سراسر تاریخ ما را در نور دیده است و هنوز که هنوز است ما برای اختلافات خویش قربانی می دهیم و اما آیا در چنین وضع و شرایط سخنی از وجوه مشترک نیز در میان است؟ بلی، وجوه مشترک ما انسان بودن، هموطن و هم تبار بودن و بیشتر از این ها است، به مقایسه گرفتن وجوه مشترک و اختلافات ما را به یاد داستانی انداخت که میتواند مطلب را با دقت افاده کند.

میگویند، روزی معلمی روی یک صفحه کاغذ لکه سیاهی ترسیم نمود و به هر یک از شاگردانش داد و پرسید، شما در روی این کاغذ چه چیز را می بینید؟ همه جواب دادند بجزاز یک لکه سیاه چیز دیگری را بر روی صفحه کاغذ نمی بینند. معلم با چهره متفکرانه رو به شاگردانش کرد و گفت، مگر شما سفیدی کاغذ را با این بزرگی در اطراف لکه سیاه نمی بینید و صرف لکه سیاه را می بینید؟ ...

مشترکات ما به سفیدی کاغذ شبیه است که برای هرکس قابل دید نیست ، فقط با چشم بصیرت میتوان این مشترکات را دید و اما اختلافات ما که به لکه سیاه مانند است برای همگان قابل دید است و بسیاری از ما روی این لکه انگشت میگذاریم و به بقیه مسایل کاری نداریم. همان گونه که اشاره شد، اختلافات در جامعه ما قبل از هرچیز بیشتر نهادینه شده و این امر بر ذهن ، روان و خصوصیات اخلاقی ما چنان تأثیر عمیق به جا گذاشته که رهایی از قید و بند اختلافات امریست نهایت مشکل و در پاره موارد حتی نا ممکن ولی با اینهم از کمنت های تعدادی از جوانان متوجه شدم که نشانه های خوبی از تمایل به مسایل جامعه شناختی ، واقعیت نگری و عدم تعصبات وجود دارد ، درست در جهت مقابل تعداد دیگری از جوانان که نیرو و استعداد خود را صرف پخش و ارائه مسایلی می کنند که دیگر به درد روزگار نمی خورد ، مدت ها قبل زوال یافته و یا در حال فروپاشی و نابودی قرار دارد.

دوستان محترمی که مطالب جالب ، ارزنده و خواندنی به ارتباط حفظ الصحه ، محیط زیست ، دست آورد های جدید علم طبابت ، تکنالوژی ، فواید انواع مواد غذایی و غیره در فیس بوک پخش و نشر میکنند از این قرار اند: عبد الکریم نوجو ، حسینی حسنیار ، داکتر شاه فقیر شاه ، داکتر محمد شاه ، داکتر ذاکر ذاکر ، داکتر نقیب سیفی ، فیض محمد طوفان و دیگران.

اینک نقطه نظرهای مختصر خود را در ارتباط به مسایل ذیل با شما در میان میگذارم:

- در مورد روشنفکران
- اثر گذاری جامعه بر روشنفکران و اثر پذیری از آنها.
- در مورد احزاب
- در مورد نگرش های آرمان گرایانه

اما قبل براین باید گفت که برخی از دوستان در رابطه به موضوعات مطروعه نظریاتی ارائه داده اند که قابل مکث است ، در لابلای این نوشته به آنها پرداخته خواهد شد.

بحث پیرامون روشنفکران یکی از مباحث دیرینه و در عین حال جالب توجه محافل سیاسی و اجتماعی است که از طرف دانشمندان ، متفکرین و نظریه پردازان علوم اجتماعی با تعاریف گوناگون ارائه گردیده و در آینده همچنان خواهد گردید . دقیق ترین تعریف از روشنفکر نمیتواند مورد قبول همه واقع گردد به دلیل اینکه هر گروه اجتماعی ، سیاسی و مذهبی با در نظر داشت منافع مادی و معنوی خویش از زوایای مختلف به این موضوع می نگرند و از آن تعریف و تعبیر های متفاوت ارائه میکنند.

در این مورد مقاله مبسوطی زیر عنوان بحث روشنفکری نوشته محترم نصرالدین پیکار در سایت سیمای شغنان نشر شده که حاوی مطالب ارزنده ای هست. به خوانش گرفتن این مقاله را به شما علاقمندان محترم توصیه میکنم . دراین جا قصد ارائه تعریف از روشنفکر را ندارم و فقط با اشاره مختصر به مشخصات و وظایف روشنفکر که روی آنها (مشخصات و وظایف) قریب به اکثریت جامعه شناسان توافق نظر دارند، اکتفا میکنم. خواننده عزیز خود میتواند تعریف و تصویری از روشنفکر داشته باشد.

مشخصات :

- پذیرش تنوع (کثرت) و از جمله تنوع اجتماعی و افکار ناشی از آن به حیث واقعیت های عینی .

- فرو نرفتن در لجن زار ذهنیت عامه (بعضاً حاکم) که جنبه علمی نداشته باشد و در تقابل گرفتن با چنین ذهنیت ها و طرز تفکر .
- قایل نشدن مرز مشخص ونهائی به افکار و اندیشه ها .
- بر خورد انسان محوری در مسایل اجتماعی و دوری از هر گونه بیگانه ستیزی و بیگانه پرستی افراطی .
- فارغ از محدودیت های اید لوژیکی و باورهای تعصبات آمیز دینی .
- رد انواع خشونت وانتقام .

وظایف :

- رسانیدن انسان به جایگاه انسانی که سزاوارش است .
- کمک و ایجاد سهولت در امر رشد مستمر افکار نوین و مجاهدت در این راستا .
- مبارزه علیه اشکال مختلف بنده گی ، آزاد ساختن مردم از قید و بند معنوی که به صورت آشکار و یا نهان مغز و قلب شان به اسارت گرفته شده است .
- تلاش برای رفع دشمنی و نفرت و ایجاد فضای دوستی و اعتماد .

در پرتو این مشخصات و وظایف کلی به سراغ روشنفکران افغانستان میرویم تا ببینیم که ویژه گی های روشنفکران ما در این راستا از چه قرار و چه جایگاه ومنزلتی دارند .

دروغله نخست باید یاد آوری کنم که مسایل روشنفکری هر کشور را باید به تناسب انکشاف اقتصادی، اجتماعی ، سیاسی وفرهنگی آن کشور مورد مطالعه و مذاقه قرار داد. شرایط زمانی و مکانی را نیز نباید از نظر دور داشت ، اگر روشنفکران نسل کنونی رابا نسل (نسل های) پیشین به مقایسه بگیریم مسلماً دچار اشتباه خواهیم شد واین به معنی نا دیده گرفتن انکشافاتی است که در طول زمان رخ داده است . با آنکه مفهوم کلی " انکشاف" جهت پیش رونده را می رساند ولی این چنین تصور در همه ابعاد آن دقیق ودرست نیست ودقت در این امر واقع بینی را بیشتر متبارز می سازد.

با مشخصاتی که برای روشنفکران بر شمردیم به وضاحت کامل میتوان گفت که در تاریخ معاصر، کشور ما عده معدود روشنفکرانی به خود دیده است. این روشنفکران نیز به دلایل مختلف به حاشیه رانده شده ویا به شکل فزیکتی از طرف زمام داران مستبد وقت سر به نیست شده اند .

رشد معارف و دانشگاه (پوهنتون) زمینة و بستر مساعدی برای بروز حلقات و محیط روشنفکری ایجاد کرد واین امر به نوبه خود انگیزه اشتراک تعدادی از جوانان را در امور سیاسی برانگیخت .

آیا دست یازیدن جوانان به سیاست مسئله ای تصادفی ویا معلول عوامل بود؟ جوانان به اصطلاح روشنفکر کشور از چه اوصاف وخصوصیاتی برخوردار بودند ویا هستند؟

سعی میکنم پاسخ روشن و تا حد امکان قناعت بخش رابه این دو سؤال ارائه کنم ، موضوع را در بحث اثرگذاری جامعه بر روشنفکران و اثر پذیری جامعه از آنها ، به صورت خیلی مختصر دنبال میکنیم .

کشور ما به جامعه سنتی معروف است و در بسیاری موارد سنت های نا پسند بر سنت های پسندیده ارجحت و تفوق دارند . سنت های نا پسند که با خشونت همراه اند بر زندگی و سرنوشت مردم حکمرانی میکنند و این خود ذهنیت خشونت را نهادینه ساخته ودر بسیاری موارد حل قضایای پیچیده

از راه خشونت میگذرد. اقوام و قبایل مختلف کشور از زمانه قدیم تاکنون هر کدام در دنیای خود که از هم تفاوت زیادی دارد، زندگی میکنند. حتی در مواردی این سنت ها با اعتقادات دینی و مذهبی خلط شده که تفکیک آن مخصوصاً برای افراد عادی مشکل زا است.

وضعیت جغرافیائی کشور با داشتن کوه های صعب العبور نیز در ساخت و بافت اجتماعی اثرات زیادی به جا گذاشته، عدم ارتباطات تنگاتنگ مردم نسبت به یکدیگر عامل احساس بیگانگی را تقویه کرده و در مواردی موجب سوء تفاهمات و نزاع میگردد. این نزاع وقتی بیشتر اوج میگیرد که پای منافع مادی در میان باشد و صاحبان اصلی منافع تحت عناوین مختلف، چون متنفذ قومی و غیره بر آتش نزاع روغن می پاشند و مردم را که در حالت عادی باهم دشمنی ندارند در مقابل همدیگر قرار میدهند. این امر امکان توسعه ای ساحة نفوذ را به حکمرانان محلی می بخشد تا از اختیارات وسیع برخوردار شوند و از اوامر دولت مرکزی بصورت مستقیم و یا غیر مستقیم سرپیچی کنند. ساختار ملوک الطوائفی به جز در موارد اندک و استثنائی در افغانستان استقرار داشته و این ساختار در یک توافق غیررسمی و اعلان ناشده بین دولت مرکزی و اختیار داران محلی مجال زیستن و تداوم داشت که با تحول ثور سال 1357 خ دستخوش تغییرات گردید، مطلبی که خارج از بحث کنونی است.

علاقمندی و رو آوردن جوانان به سیاست به هیچ وجه امر تصادفی نیست بلکه شکلی از اشکال پاسخ دادن به مظالم اجتماعی و سیاسی است که طی قرون بر اقشار مختلف جامعه، مخصوصاً بر طبقات محروم اعمال شده است و اما سیاست ورزی جوانان در افغانستان در چه شرایط و طی کدام مراحل و از چه مسیری گذشته است؟ مطالبی هستند که نیاز به تعمق و تحقیقات بیشتر دارند و هر نوع برخورد سطحی نسبت به این مسایل ساده پنداری نا بخردانه است که میتواند زیان بار باشد. برای درک بهتر شرایط اجتماعی، اقتصادی و سیاسی کشور از گذشته های دور تا کنون قبل از هر چیز، باید به برخی از خطوط کلی چهره جامعه نگریم، جامعه ای که در آن فقر و بی عدالتی بیداد میکند، زمامداران دیکتاتور (به غیر از استثناهات نادر) در طول اعصار و قرون مجال آزاد زیستن و اندیشیدن را از مردم گرفته، فضای ترس و جبن بر مردم عادی (رعایا) مستولی و حاکم بوده، بیسوادی و خرافات سد راه تحول و پیشرفت گردیده، دگر اندیشی جرم شناخته میشود و دگر اندیش به چوبه دار آویخته میشود، به ترویج انواع تعصبات میدان داده میشود، انتقام گیری در بین اکثریت اقوام و قبایل نوعی افتخار و تجلی قدرت است، در بسا موارد انتقام گیری کورکورانه با تطبیق عدالت به مغالطه گرفته میشود، روابط برضوابط ترجیح داده میشود و تملق خریداران زیادی دارد، محافظه کاری مورد تحسین و تمجید قرار میگیرد و غیره.

خواننده عزیز، خطوط کلی دیگری از چهره جامعه ما در مغایرت با آنچه که در بالا به آنها اشاره رفت نیز در طول تاریخ کشور ما وجود داشته و دارد که از جمله مبارزه بایی عدالتی، قیام های فردی و جمعی در برابر استبداد زمام داران، اهمیت و ارزش قایل شدن به سواد و دانش و دست زدن به سینه متعصبین و غیره. خطوط کلی اخیر در مقایسه با خطوط کلی اولی نهایت کم رنگ و غیر برجسته به نظر میرسند، از اینرو هنوز که هنوز است ما در منجلا ب انواع بدبختی ها و نابسامانی ها غرق هستیم و شما خوانندگان محترم، خود تصور کنید چنین جامعه ای چگونه روشنفکرانی را در دامن خود می پروراند؟ جامعه ای که برای ما حیثیت پدر و مادر را دارد و همه میدانند که هر اولاد حتماً نشانه از پدر و مادر با خود دارد و به گفته ناموران سخن سرزمین ما «از کوزه همان طراود که در اوست.» تحصیل کرده ها و همه آنانیکه با مسایل سیاسی سروکار دارند بسیاری از خصوصیات جامعه را با خود دارند، از جمله تمایلات قومی، نژادی، زبانی، مذهبی، سمتی و غیره، با این تفاوت که برای توجیه نظریات خود به تیوری ها و فلسفه بافی ها در حد فهم و دانش خود متوسل میشوند و کوشش میکنند به شکلی حقانیت نظریات خود را ثابت کنند و برخی ها در این مسئله چنان افراط گونه پا می فشارند که هر آنچه از دایره طرز تفکر شان خارج شود، آنرا مردود و بی اعتبار میدانند و تحمل پذیرفتن نظریات دیگران را ندارند و لو این نظریات شامل حقایق انکارنا پذیر نیز باشند، از اینرو

شکاف عمیق اختلافات در طرز دید، برخورد و اعمال روشنفکران جامعه ما بصورت آستی نا پذیر پدید می آید، فضای سیاسی را تیره و مکدر می سازد و زمینه گفت و گوی سازنده را محدود و در نهایت امر در برابر حوادث و رویدادها با احساسات و واکنشی برخورد میکنند که در اکثر موارد نتیجه منفی را در قبال دارد. از این رو میتوان گفت که اثر گذاری روشنفکران به شمول سایر تحصیل کرده ها بر جامعه ما آنقدر چشمگیر و قابل ملاحظه نبوده و تا کنون نیز در این راستا تحول بزرگی ایجاد نشده ولی با آنهم نباید سیر صعودی این پروسه را با گذشت زمان نا دیده انگاشت. این مطلب را تکرار میکنم که باید مسایل روشنفکران را به تناسب پیشرفت جامعه و جامعه را به تناسبتعداد روشنفکران (و دیگر دانشوران) مورد بحث و بررسی قرار داد. حضور روشنفکران چون نور آفتاب، سایه ای دگم اندیشی و تعصبات حاکم را به عقب میراند که از فیض آن جامعه منور میشود.

در مورد احزاب برخی از دوستان نظریه بدبینانه دارند، نظریات شان در جریان رویداد های ناهنجار چند دهه اخیر شکل گرفته که جنبه علمی و آگاهانه ندارد و بیشتر با نظریات عامیانه قرین است. اگر بالفرض نظریات این دوستان مبنی بر اینکه عامل تمام بدبختی ها احزاب و سازمانهای سیاسی اند بپذیریم، پس موجودیت نا بسامانی ها و مظالم اجتماعی قبل از تأسیس احزاب را چگونه میتوان توضیح داد و به کدام مراجع حواله کرد؟ واضح است که مفائمی چون عدالت، انصاف، برابری در برابر بی عدالتی، بی انصافی و نا برابری و نظایر اینها انعکاسی از واقعیت های هستند که از بدو پیدایش تفاوت های طبقاتی بوجود آمده اند و طی هزاران سال وجود دارند در حالیکه از تأسیس قدیمی ترین حزب سیاسی جهان، حزب دموکرات آمریکا دو صد سال و اندی میگذرد. از اینجا میتوان گفت که تأسیس احزاب به مقاصد مختلف سیاسی به تاریخ معاصر جامعه بشری بر میگردد و وجود تفاوت های مدهش در جامعه سبب پیدایش و تشکل احزاب گردید و نه برعکس.

تقریباً تمام احزاب در دو جهت عمل میکنند، برای رسیدن به قدرت و تحقق بخشیدن به برنامه از قبل تعیین شده خود به نفع اقشار و طبقات اجتماعی محروم از قدرت سیاسی و اقتصادی، این چنین احزاب با بلند پروازی، ساده انگاری، آرمان گرایی، عدم هم آهنگی فکری و مسایل دیگری از این قبیل آغشته اند.

در جهت دیگر احزابی از منافع صاحبان قدرت سیاسی، اقتصادی دفاع میکنند و عملکرد شان را در این راستا تمرکز میدهند، برای انحصار شارگ های اقتصادی در دست عده از اقشار جامعه برنامه های سیاسی خود را طرح و به منصفه اجرا در می آورند و از هر وسیله ممکن برای حفظ و بقای امتیازات اقشار و گروه های که به آنها مرتبط اند استفاده می برند. این احزاب به خود بینی و تکبر سیاسی گرایش دارند و فقط در تحت فشار حریفان سیاسی خود حاضر به گذشت و مدارا هستند.

احزاب در تمام جهان و مخصوصاً در کشور های فقیر با افراط و تفریط نسبت به قضایای سیاسی و اجتماعی برخورد میکنند که این امر در بسا موارد فاجعه بار است. هیچ حزب سیاسی نمیتواند اهداف خود را طبق برنامه طرح شده بطور کامل در عمل پیاده کند، در این مسئله میتواند علل متعدد و غیر قابل پیشبینی وجود داشته باشد ولی دو علت اساسی را قابل ذکر میدانم که عبارتند از:

1- علت داخلی (درونی) که در حزب و یا سازمان سیاسی وجود دارد.

2- علت خارجی (بیرونی) که حزب به آن روبروست.

علت داخلی، وجود فرکسیونهای آشکار و نهان که به حزب حرکت هماهنگ، چون تن واحد را نمی دهد. وجود فرکسیون و فرقه گرایی به نوبه خود به مسایل و مشکلاتی مرتبط است که در جامعه وجود دارند از قبیل تعصبات قومی، زبانی، سمتی و غیره که خود بحث جداگانه است.

علت خارجی، مجموع چالش های که از طرف رقبا و حامیان آنها چه در داخل و یا خارج از کشور بر سر راه پیشرفت آن ایجاد میشود. برای احزاب حاکم این چالش به مراتب بیشتر است زیرا علاوه از مشکلی که به آن اشاره شد، مسایل دولت داری که مشمول رشد اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی است نیز در بر می گیرد، از اینرو احزاب به طور اخص در کشورهای روبه انکشاف و عقب مانده که از تجربه سیاسی کافی برخوردار نیستند، به اثر علل داخلی و خارجی در سرآشوب سقوط و یا فروپاشی قرار میگیرند و از صحنه سیاسی خارج میشوند. تأثیر متقابل و درهم آمیزی این دو علت اساسی پروسه سقوط احزاب را تسریع میکند از اینرو بسیاری از احزاب قدرت دیر پای ندارند و قبل از رسیدن به مرحله رشد راه زوال را می پیمایند. این وضع نه تنها شامل حال برخی از احزاب چپ گرای تحول طلب میشود بلکه احزاب راست گرا و محافظه کار نیز از چنین وضع متأثر هستند و خواهند بود. راز زنده ماندن و تداوم کاری برخی از احزاب قبل از هر چیز در اینست که این چنین احزاب در روش و نحوه فعالیت نظری و عملی خویش بطور مداوم تغییرات لازم را وارد میکنند که منجر به پایه داری احزاب متذکره در برابر حوادث و رویداد های سیاسی غیرمترقبه میشود، درست در نقطه مقابل احزابی که به ایجاد تغییرات دست نمی زنند و به الگو سازی تمایل دارند، امری که آسیب پذیری و شکننده گی را در پی دارد.

روابط خارجی احزاب و سازمان های سیاسی، مطلب عمده دیگری است که در محراق توجه جوانان قرار دارد که عمدتاً با ساده نگری و یا اغراق گونه توجیه میشود، این دو طرز دید جنبه علمی ندارند به دلیل اینکه:

اول - ساده نگری این امر به معنی نادیده گرفتن ارتباط پدیده ها بصورت مجموعی و ارتباط اجتماعات انسانی بطور خاص است، خوش بینی و یا تنفر ما از دنیای ارتباطات متنوع نمیتواند واقعیت وجود این ارتباطات را نفی سازد.

دوم - برخی دیگر با قرار گرفتن در موضع معین ایدیولوژیک به موضع دیگران می تازند و خود را همه جانبه محق میدانند، زحمت ریشه یابی، علل و پیشینه تاریخی این ارتباطات را به خود نمی دهند و هر گونه روابط خارجی احزاب را مردود و با خیانت هم طراز به حساب می آورند، در حالیکه این افراد و گروه ها، خود به صورت مستقیم و یا غیر مستقیم به چنین حالت مواجه اند. بسیاری از این احزاب (مخصوصاً در کشورهای عقب مانده) فعالیت خود را قبل از آنکه بر پایه اصول مرامی و برنامه مشخص مدون شده باشد، عکس العملانه آغاز میکنند و از این طریق تلاش به خرچ میدهند تا چالش های فرا راه فعالیت حریفان سیاسی خود ایجاد کنند که مبارزه دادخواهانه و خدمت گذاری به مردم را کم رنگ ساخته و تا حدی به حاشیه میراند، از این وضع قدرت حاکمه سود جسته و احزاب وابسته به خود را بطور آشکار و یا مخفیانه به منظور مستحکم ساختن پایه های قدرت خویش وارد صحنه سیاسی میکند. در اینصورت تعدادی از احزاب علاوه از اینکه در موضع اپوزیسیون قرار میگیرند، همچنان ناگزیر اند تا در مقابل حریفان سیاسی خود نیز مقابله کنند و راه پیشروی خویش را باز نگه دارند، در چنین کارزار مبارزاتی عده از احزاب که توان کافی برای بقا و پیشرفت خود ندارند منحل و یا با احزاب دیگری که همسوئی دارند می پیوندند.

دوستان محترم، جا دارد مطالبی بصورت فشرده در مورد خصوصیات کلی احزاب و سازمان های سیاسی کشور عزیز ما افغانستان ارائه کنم که در برهه ای از تاریخ این احزاب و یا در سراسر زندگی شان حاکم بوده و احتمالاً هنوز هم هست. در مورد اثر گذاری جامعه بر روشنفکران و برعکس آن مطالبی ارائه شد، این مطالب کماکان در مورد احزاب و سازمان های سیاسی نیز صادق است.

قبل از همه نکته قابل عطف توجه اینست که از آغاز تأسیس، تشکیل و فعالیت سیاسی احزاب در افغانستان، افرادی در سطح رهبری این احزاب با هم اختلافات نهانی و گاهی آشکار داشتند که

آتش خشم و نفرت را بر روی هم می پاشیدند و این شکننده گی و تضعیف حزب مربوطه را در قبال داشت.

تمام احزاب در افغانستان بلا استثنا از سیاست خشونت در مقابل همدیگر و یا در برابر دشمن مشترک خویش بصورت مستقیم، غیرمستقیم و یا عملاً کار می گرفتند که علل و پیش زمینه های آن بصورت مختصر از پی خواهد آمد.

تعداد قابل ملاحظه ای از اعضای احزاب تجدد گرا و محافظه کار در افغانستان از سیاست صاحبان قدرت محلی و یا کشوری که با انواع تعصبات عجین است، چیزهای آموخته و اندوخته های خود را به درون حزب مربوطه انتقال و در مواردی برای دسترسی اهداف شخصی خویش در صدد استفاده از چنین سیاستی شدند که بعضاً با اهداف دراز مدت و یا جاری حزب سازگاری نداشت که مسلماً چالش زا و در مواردی سبب زیان های جبران نا پذیر به حزب میگردید.

احزاب در افغانستان از آوان تا سیس خویش تا کنون به سیاست افراط و تفریط تمایل بیشتر دارند تا به سیاست میانه رویی و مدارا گرایانه، به عبارت دیگر اعمال برخورد خشن و غیر مؤدبانه اکثریت اعضای یک حزب در برابر رقیبان سیاسی اش یک امر عادی تلقی میشد و فرهنگ گفت و شنود جای خود را به جروبوت های طولانی و بی نتیجه بصورت کتبی و یا شفاهی میداد که فقط بازار سیاست احساساتی را گرم می ساخت و نوعی دشمنی سیاسی را دامن میزد که بعضاً به برخورد فزیزی و حتی قتل منجر میشد که بمثابة اولین لکه های خون خشونت علنی سیاسی در دامن افراط گرایان نمایان شد. افراد ماجراجو سیاسی در واکنش به این امر بصورت آشکار و یا نهان خود را آماده پاسخ دادن به رویداد مشابه احتمالی میکردند که در نهایت به خشونت منتهی میشد و اما اینکه ریشه های خشونت در کجاست و چرا سیاسیون افغانستان آنرا وسیله ای برای رسیدن به مقاصد خویش بکار گرفته و یا میگیرند؟ سئوالی است که نویسنده این سطور به آن در حد فهم و درک خود چنین جواب ارائه میکنم.

قبل از همه باید یاد آور شوم که خشونت نتیجه اعمال فشار مستقیم و یا غیر مستقیم مستبدین بر اقلیت مختلف جامعه است. تعصبات و استبداد اجتماعی ریشه خشونت است که به مقصد تسلط یک و یا چند گروه اجتماعی بر اقلیت دیگر جامعه بکار گرفته میشود.

مطلبی که باید ذکر کنم اینکه در این نوشته خشونت سیاسی مطرح بحث است. البته ناگفته پیداست که جوامع بشری در طول روند تکاملی خویش تا کنون با انواع خشونت ها از قبیل خشونت های گروهی، نژادی، قومی، دینی - مذهبی، طبقاتی، جنسی و غیره روبه روست که بحث جداگانه ای است. به ارتباط این مطلب، مایلم فقط به اختصار نقطه نظر خود را با خوانندگان شریک سازم که انواع تعصبات و خشونت های اجتماعی متذکره در جوامع مختلف از هم متفاوت است یعنی برخی از این خشونت ها در بعضی از جوامع بیشتر و برجسته تر است، در حالیکه همین نوع خشونت ها در جوامع دیگر آنقدر برجسته و مطرح نیستند که به موقعیت جغرافیائی و مراحل تکامل تاریخی هر کدام از این جوامع وابسته است. اگر به تفاوت ها (گروهی، نژادی، قومی...) و خشونت های ناشی از آنها به مثابه یک امر دایمی و تغییر نا پذیر دیده شود، میتواند به مطلق گرائی منجر شود و همین مطلق گرائی و تعصبات میان تهی که با علل و عوامل مسایل مطروحه سرو کاری ندارد، دست و پای خرد گرائی را به غل و زنجیر می بندد، نمیتواند از زندگی باهمی جز چهره ای زشت و خشن چیز دیگری را به نمایش بگذارد. متعصبین که خشونت را وسیله رسیدن به اهداف خویش می پندارند، به آشوب گری و جنگ متوسل میشوند، چیزی که به همه جامعه و مخصوصاً نسل جوان زیان های جبران ناپذیر را تحمیل میکند.

خشونت در افغانستان دارای دو بُعد داخلی و خارجی است، خشونت داخلی از طرف استبداد گران داخلی طی قرون و اعصار بر مردم اعمال شده که افغانستان جزء کشورهای استبداد زده محسوب میشود. آنچه مربوط به خشونت بیرونی میشود باید گفت که این خشونت نه بشکل آشکار و پوست کنده، بلکه بصورت آمیخته با مفاهیمی سیاسی و اجتماعی چون آزادی، برابری، عدالت اجتماعی و غیره بصورت تیوریزه شده در شرایط سیاسی و اقتصادی کشور های دیگر در اشکال چپ گرایانه و یا راست گرایانه تدوین و بصورت مجموعه از خطوط فکری وارد فضای سیاسی افغانستان شده که جوانان مشتاق و تازه وارد به صحنه سیاسی را مجذب و به فعالیت سیاسی ترغیب کرد. ذهنیت و سلیقه سیاسی و طرز دید شان را نسبت به مسایل گوناگون سیاسی و اجتماعی رقم زد، با وجود اختلافات عمیق سیاسی بین گروه ها و سازمانهای مختلف سیاسی وجه مشترک این گروه ها و سازمان ها در عمل بر این اعتقاد بنا یافته بود که «پاسخ خشونت، خشونت است». داشتن چنین طرز تفکر یک امر تصادفی نبوده، بلکه معلول دو عامل عمده و اساسی یعنی پیوستن افکار خشونت و انتقام عریان داخلی با افکار خشونت آمیزی که دیگران در جریان پیاده کردن تغییرات در کشور های خویش بکار گرفته اند، میباشد. در حقیقت خشونت و زور گویی در طول قرون نهادینه شده و به راه انداختن خشونت امر قابل تعجب نیست، در حالیکه «عدم خشونت» مجال چنین چیزی را نیافته و هنوز در قید رفتار و گفتار معدودی از خیر اندیشان باقی مانده است. با آنچه که در بالا تذکر یافت میتوان به آسانی نتیجه گرفت که افغانستان در طول سده ها حتی در بهترین حالت داشتن امنیت نیز بستر مناسبی برای خشونت بوده و هنوز هست.

احزاب و سازمانهای سیاسی بر آمده از چنین شرایط نه تنها از گزند خشونت در امان نماندند، بلکه خود با این جریان (خشونت) عظیم خواسته و یا ناخواسته شناور شدند، مخصوصاً از اینکه مسئله قدرت سیاسی و آنهم بشکل انحصاری و شخصیت محوری در میان باشد. برای وضاحت بیشتر و تجسس ریشه های خارجی خشونت که همزمان و در مسیر واحد با خشونت داخلی پیوند خورده مطالب مختصر را شایان ذکر میدانم که:

جهان ما قبل بر این دو جنگ جهانی را پشت سر گذاشت که ضایعات بزرگ مادی و معنوی را به دنبال داشت. در جریان جنگ جهانی اول با پیروزی انقلاب اکتوبر در روسیه و سقوط رژیم های شاهی در اروپا که نتیجه مستقیم این جنگ بود سیمای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جوامع مختلف تا حد زیادی تغییر یافت و مخصوصاً بعد از جنگ جهانی دوم جنبش های ضد استعماری شکل گرفت و به حیث واقعیت انکار ناپذیر عرض اندام کرد که نه تنها طرد استعمار، بلکه بقایای داخلی آن رانیز هدف قرار داد، پیشگامان ضد استبداد و استعمار را اکثراً طبقات محروم تشکیل میداد که با آوردن نظم نوین و دفاع از استقرار آن آماده هرگونه ایثار و فداکاری بودند و با طرز تفکر برگشت ناپذیری نظم نوین مورد نظر خویش برخورد سخت گیرانه ای نسبت به مخالفین خود در پیش گرفتند که جنبه خشونت آمیز آن از سایر جنبه هایش متباز تر بود، البته این چنین خشونت به نوبه خود ریشه در خشونت های قبلی دارد که از طرف حاکمان وقت طی اعصار و قرون اعمال میشد و مزید بر آن جو ایجاد شده از دو جنگ جهانی بر حدت و شدت آن می افزود که در واقع بر خورد «خشونت در مقابل خشونت» بود، عدم خشونت، احساس بشر دوستی و خویشتن داری را بی رنگ میساخت با آنکه نظم نوین متذکره تفکر عدالت اجتماعی، برابری، عدم تعصب و مهم تر از همه آزادی های فردی و اجتماعی را با خود داشت اما اعمال خشونت آمیز برخی از هوا دارن این ساختار جدید سیاسی که با جنگ و دندان برای حفظ قدرت خویش تلاش میکردند این همه ارزش های انسانی نهفته را در انظار تا حد زیادی نا مرئی میساخت که درک ماهیت ارزشی اش را برای افراد عادی مشکل می ساخت. مقاومت بقایای حاکمان شکست خورده ای قبلی برای احیای مجدد حکمرانی و مخالفان تازه بر خاسته بر علیه حاکمان جدید، اعمال خشونت بار را تقویه میکرد، هر دو جناح متخاصم مجریان خشونت اند که با فرهنگ عدم خشونت فاصله زیادی داشتند.

با اشاره کلی و مختصر در مورد زمینه های ایجاد خشونت سیاسی ، جا دارد که اینک سیر حرکت این خشونت و مجریان آن را در افغانستان بصورت اجمالی از نظر بگذرانیم .

افغانستان کشور استبداد زده ای است که با شندگان این خطه باستانی هیچگاه از استبداد و مظالم اجتماعی فارغ نبوده اند ولی بحث و بررسی مختصر من معطوف به دوران بعد از جنگ دوم جهانی الی آمدن احزاب و سازمانهای چپ و راست بر روی صحنه قدرت سیاسی و رفتن کلی و یا قسمی این احزاب و سازمانهای از روی صحنه می باشد.

زندگی سیاسی و اجتماعی ملل مختلف اعم از کشورهای دخیل در جنگ و یا بیطرف از نتایج و پیامد های این جنگ بی اثر نیست که افغانستان نیز از آن جمله است.

بعد از جنگ جهانی دوم جنبش های چپی و انقلابی تحرک بیشتر یافت و از چین تا کوبا دامنه اش را گستراند که اثراتش در افغانستان نیز در دهه 6 قرن بیستم میلادی نمایان شد.

افغانستان در طول تاریخ تا اعلان جمهوریت محمد داؤد توسط خانواده های معین و حامیان محلی آنها اداره میشد . این خانواده ها برای بقا قدرت و تسلط خویش از اعمال هرگونه خشونت ابناء نمی ورزیدند، موجودیت استثناهات یعنی کار برد عدم خشونت و یا خشونت کمتر به افراد و اشخاص جداگانه هرم قدرت مرتبط است و نه به خود سیستم قدرت و اعمال فشار.

در جریان دهه 6 میلادی قرن گذشته و بعد از آن فضای سیاسی نسبتاً مساعدی در افغانستان ایجاد شد که به اثر آن اپوزیسیون سیاسی در مقابل دولت وقت شکل گرفت که عمدتاً به دو شاخه متمایز شد.

- 1- گروه های (احزاب) اپوزیسیون چپ (انقلابی)
- 2- گروه های (احزاب) اپوزیسیون راست یا محافظه کار

سخن از گروه های میانه رو کمتر مورد بحث است ، به دلیل اینکه چنین گروه و یا گروه ها در صحنه سیاسی کشور نقش نا ملموس داشته اند .

قبل از توضیحات مختصر در باره این دو گروه مطلب قابل دقت را نباید از نظر دور داشت و آن اینکه در افغانستان در طول تاریخ سیاسی اش هیچگاه دولت دموکراتیک وجود نداشته و به همین سان این کشور اپوزیسیون و یا نهاد های دموکراتیک را به خود ندیده و تجربه نکرده است.

گروه اول که خود به دسته های تند رو و نسبتاً میانه رو منقسم میشدند با گرایش و نزدیکی به خط فکری جنبش های چپی جهانی در مبارزه بر ضد دولت وقت و سایر مخالفین خود در بسیاری موارد آماده پاسخ گویی بالمثل علیه خشونت احتمالی وارده بر خویش میشدند که این امر در پیوند با سایر عوامل خشونت زا زمینه ای بر خورد خشن را از جانب این گروه ها مساعد ساخت . حوادث بعدی نشان داد که خشونت افراط گرایان چپی بر عدم خشونت در میان همین گروه ها حاکم و مسلط است که طبعاً انعکاس بیرونی آن جز رفتار و سیاست خشونت چیز دیگری بوده نمی تواند و اما بر خورد خشونت آمیز محدود به گروه های چپی که با قیام مسلحانه حاکمیت دولتی را بدست گرفتند ، نمیشود بلکه شامل حال تمام این گروه ها است که ابزار خشونت را در سطوح مختلف و با امکانات خود برای رسیدن به اهداف خویش بکار گرفتند . انگیزه این همه برخورد و تقابل دشمنانه نا گهانی و دفعتاً شکل نگرفته بلکه ریشه در گذشته دارد، گذشته ای که در آن خشونت استبداد داخلی از یک طرف ، فضای جنگ سرد ، اختلافات درونی جنبش های چپی جهانی که این گروه ها با آنها همسوئی داشتند و بلاخره اختلافات داخلی به شمول اختلافات رهبران این گروه ها از طرف دیگر مؤثریت دارد. مطلب قابل تذکر دیگر اینکه، احزاب و سازمانهای چپی به آن حدی از پختگی سازمانی و سیاسی

نرسیده بودند که بتوانند خود را از قید و بند احساسات رها سازند. افراد و اشخاص و حتی حلقه‌ها چند نفری وابسته به احزاب و سازمانهای مذکور بدون در نظر داشت اهداف دراز مدت خویش، بدون هم‌آهنگی مقامات رهبری خویش، خود سرانه و مستقلانه به اعمالی دست می‌یازیدند که پیامدهای ناگوار برای احزاب و سازمانهای مربوطه در قبال داشت، این امر نه تنها در مورد احزاب و سازمانهای که موضع مخالف با حزب چپی حاکم گرفتند صادق است، بلکه به خود حزب حاکم نیز بر می‌گردد یعنی تشنت، پرانگهی و احساسات سیاسی بر همه سازمانها و احزاب چپی اعم از حزب حاکم و اپوزیسیون تا حد قابل ملاحظه‌ای حاکم بود که بصورت آنی به نفع قدرت طلبان افراطی آشکار و نهان که قدرت شخصی خود را مبنا قرار میدادند، تمام میشد. این روند در ابعاد مختلف خود دامنه‌خشونت را گسترده می‌ساخت که بار سنگین آنرا همه بدوش کشیدند، بدون آنکه برنده اصلی این رویا رویی این یا آن گروه مشخص باشد.

گروه‌های اپوزیسیون راست یا محافظه‌کار که مبارزه خویش را بدون ارائه برنامه مشخص و مدون با عکس‌العمل در مقابل چپی‌ها شروع کردند با دولت شاهی که آنرا دولت سکولار میخواندند، درگیر شدند. بخش میانه‌رو این گروه‌ها جانب دولت را گرفت که مورد حمایت و پشتیبانی برخی از مقامات کلیدی دولت قرار گرفتند.

انگیزه مبارزه این گروه‌ها در سطح جهانی قبل از همه در واقعیت تقابل فرهنگ مدرنیته غرب و محافظه‌کارانه شرق اسلامی به سردمداری امپراطوری ترکیه عثمانی نهفته است. با سقوط امپراطوری متذکره این تقابل وارد مرحله نوین خود شد و بعداً تحت تأثیر نهضت‌های ضد استعماری بصورت حرکتی که نام اسلام سیاسی به خود گرفت از کشور مصر سر کشید و به سایر نقاط جهان اسلام و منجمله افغانستان به فعالیت سیاسی پرداخت و ادعای دفاع از اسلام را شعار خود قرار داد و با مخالفین اش از در خشونت در آمد که با خشونت دینی و مذهبی سازگار بود و نه با اعتقادات مؤمنان (افرادی که اعتقاد راستین دارند و فارغ از دغدغه اسلام سیاسی هستند - نویسنده متن) که طی صد‌ها سال و نسل‌های متمادی به اسلام گرویده‌اند و همزیستی را جزء لاینفک زندگی اجتماعی بشری میدانند.

گزینش خشونت و انتقام (از میان قرائت‌های مختلف از اسلام) فاصله بین این گروه‌ها و مردم ایجاد کرد و فقط بستر کوچک و نه چندان مناسب برای گسترش اندیشه‌های شان باقی گذاشت.

ادعای این گروه‌ها برای مقابله با مخالفین خویش که گویا با نادیده گرفتن اعتقادات دینی مردم و به جا نه آوردن مناسک دینی خشم آنها را برانگیخته‌اند، نتوانست سرپوشی برای پنهان‌نگهداشتن عیوب خود شان باشد. جریان حوادث به خوبی و با وضاحت کامل نشان داد که این گروه‌ها با وجود پایبندی و دقت در اجرای امورات دینی و مدغم دانستن خویش با مؤمنان و مردم عادی نتوانستند که اعتماد اکثریت مردم را جلب کنند، البته دلایل مختلف در این امر دخیل است و اما مهم‌ترین آن فاصله زیاد بین حرف و عمل است که علی‌الرغم ادعای بلند بالا شان سر نوشت سیاسی و کارنامه درخشان‌تر و بهتر از مخالفین خویش ندارند. گریز از واقعیت‌های دنیای معاصر این گروه‌ها را در دو راهی سر نوشت ساز قرار داده که یا خود را با اعتدال‌گرایی و عدم خشونت دمساز کنند و یا هم با دست و پا زدن در لجن زار خشونت غرق و محو شوند.

مطالبی که در مورد گروه‌ها (احزاب) چپی و راستی در فوق تذکر یافت روی یک صفحه بود و اما روی صفحه دیگر را هم نباید از نظر دور داشت.

هر پدیده و از جمله پدیده‌های اجتماعی نقش مثبت و منفی را بازی میکنند، اقشار و گروه‌های مختلف اجتماعی با معیار‌های که نزد خود دارند جهات مثبت و منفی این پدیده‌ها را مشخص می‌سازند.

تشکیل احزاب و سازمانهای سیاسی و اجتماعی به تاریخ معاصر بشریت بر میگردد که سابقه اندکی بیشتر از دو قرن را دارد. ایجاد و تأسیس چنین نهادها به معنی اشتراک افشار و طبقات مختلف اجتماعی در زندگی سیاسی است که افغانستان نیز از این روند رو به رشد مستثنی نبوده و نه خواهد بود.

اصطلاحاتی چون ایدئولوژی وارداتی و بیگانه و نظایر اینها پایه منطقی ندارند، چون افغانستان جزیره جدا از سایر کشور های دنیا نیست و همچنان طرفداران این نظریه که خود مقامات بلند پایه دولتی وقت بودند، علل و زمینه های نفوذ ایدئولوژی مختلف را نادیده می گرفتند و بدین وسیله بر عدم توانائی، اراده و ابتکار خود در تأسیس حزب سیاسی پرده پوشی میکردند.

مهمترین نقش احزاب سیاسی بیرون آوردن قدرت سیاسی از انحصار قدرت مندان معدودی که بر سرنوشت اکثریت مطلق مردم بدون اشتراک آنان و یا نماینده های واقعی شان در اهرم قدرت هستند، می باشد. در کشورهای شرقی اکثراً احزاب سیاسی بعد از رسیدن به قدرت مجدداً در جهت انحصار قدرت تلاش می ورزند که بعضاً پیامد های ناگوار را به بار می آورد. سیر حرکت سیاسی در افغانستان و تعدادی از کشورهای نمونه بارز این امر است.

عدم ثبات سیاسی و اجتماعی در افغانستان خلاء های وسیعی را در بخش های مختلف زندگی مردم ایجاد کرده که از جمله میتوان به فقدان احزاب نیرومند سیاسی سرتاسری یعنی احزاب فرا قومی، منطقه ای و سمتی اشاره کرد، داشتن این چنین احزاب در شرایط معاصر کشور از اهمیت ویژه ای برخوردار است و میتواند ثبات را به کشور بر گرداند، راه حل های مناسب را برای بیرون رفتن از مشکلات کنونی جستجو و عملاً بکار ببندد. آنانیکه نقش احزاب سرتاسری را نادیده میگیرند و به آن اهمیت قابل نمیشوند، مسلماً در جهت دیگر تمایل دارند، این تمایل میتواند به اشکال و شیوه های گوناگون تبارز کند، مثلاً رجعت به ساختارهای اجتماعی خود گردان قومی و قبیله ای، دل بستگی به نقش فرد محوری و غیره که کارائی چندانی ندارند و به گذشته پیوسته اند. افرادی که به نقش احزاب با بی میلی، شک و تردید و حتی تنفر می نگرند، به حوادث چند دهه اخیر تمسک میورزند، البته در این مورد تا حدودی حق به جانب اند و اما نه از تمام جهات و بطور کامل زیرا چه بسا نقطه نظر های عامیانه و سطحی در طرز دید شان موجود است که قانع کننده نمی باشد. برای وضاحت بیشتر موضوع به تجسس و کنجکاوی عمیق تر نیاز است.

مسلم است که برای درک حال باید به گذشته نظر اندازی کنیم، این ادعا که عامل تمام نا بسامانی های کنونی احزاب و سازمانهای سیاسی اند درست و منطقی نیست زیرا در گذشته دور زمانیکه از احزاب خبری نبود جنگ ها، مظالم اجتماعی و نا بسامانی ها همچنان بیداد میکرد، اینکه ما در عصر ایجاد و رشد احزاب و سازمانهای سیاسی و اجتماعی زندگی داریم، نباید از آن این نتیجه کلی را گرفت که مسئول این همه نا بسامانی ها در تمام ابعاد احزاب هستند. گذشته از این مسایل متعدد لا ینحل اجتماعی که طی قرون روی هم انباشته شده بیشتر از جامعه به احزاب نفوذ کرده و بر عکس آن کمتر. احزاب و سازمانهای سیاسی برای بیرون رفتن از مشکلات اجتماعی راه حل های را پیشکش می کنند که با واقعیت های عینی و ذهنی جامعه به فواصل مختلف قرار دارد. در کشورهای عقب مانده نظیر افغانستان، در موارد بسیاری احزاب از حل آنچه که در برنامه خود می گنجانند بنا بر دلایل مختلف عاجز می آیند، از این رو تحت الشعاع مسایل عدیده ناهمگون اجتماعی و سیاسی قرار میگیرند، اختلافات شخصی و سلیقوی جای تفکر دسته جمعی را میگیرد که منجر به بحران و بلاخره به از بین رفتن حزب (احزاب) از صحنه سیاست میگردد.

مطلب دیگر شایان دقت در مورد احزاب اینست که پیوند فرد با تجمع حزبی، تجمع حزبی با جامعه ای که حزب از آن برخاسته و بلاخره پیوند این جامعه با سایر جوامع ذیربط در نظر گرفته

شود و همچنان این پیوند برعکس نیز مورد بررسی و دقت قرار گیرد یعنی حرکت شناختی از جز به کل و برعکس از کل به جز .

ساخت و بافت جامعه که دارای ابعاد گوناگون چون ساختار جغرافیائی ، اتنیکی ، دینی، لسانی و غیره میشود در شکل گیری شخصیت افراد حزبی رول عمده بازی میکند . طوری که در بالا اشاره رفت در افغانستان استبداد خشن ، اپوزیسیونی را شکل داده که یکی از وجوه مشترک اپوزیسیون های مذکور همین خشونت است با اینهم نمیتوان خشونت را جزء سرشت همه اعضای حزب تلقی کرد ، فقط به عده ای که با جرئت خشونت را خویش برای احراز کرسی آماده استقبال خطر و حتی قربانی هستند ، این عده معدود ولی فعال در احزاب برای وارد آوردن ضربه مهلک بر رقیبان سیاسی خویش امنیت فردی و اجتماعی را تهدید و جامعه را به بحران سیاسی ، اجتماعی و اقتصادی می کشانند که به آسانی قابل جبران نیست.

تا سبب و تشکیل احزاب سیاسی در افغانستان بهر شکل و تحت هر عنوانی که باشد، قبل از همه به معنی گذار از دوران خود کامگی خا نواده های که قدرت سیاسی را در قبضه گرفته بودند به دوران جدید است که در صورت مهار شدن نیروهای خشونت گرا و افراطی چپ و راست میتواند در نهایت زمینه مشارکت ملی برای همه مردم افغانستان مساعد و عملی سازد. برای رسیدن به این هدف و اهداف مشابه که در آن منافع مردم و کشور مضمحل باشد نیاز به ایجاد و تقویة نهاد های دموکراتیک است که بتوانند مانع جدی و باز دارنده در برابر یکه تازی های فردی و گروهی باشد و زمینه میدان یابی برای عناصر خشونت گرا، مستبد، واپس گرا و افراطی را تنگ و تنگ تر سازند .

جوانان ما به خوبی واقف اند که هر کس حق انتخاب خط فکری خود را دارد ولی هیچکس حق ندارد خط فکری خود را بر دیگران تحمیل کند، مطلبی که برای افراطیون نه تنها قابل قبول نیست، بلکه با تمام قوا و جنون آمیز برای سلب این حق طبیعی و انسانی می تازند و حمله ور میشوند .

مطلب قابل یاد آوری دیگر اینکه ، حزبی و یا غیر حزبی بودن به خودی خود مایه افتخار و یا شرمساری نیست ، آنچه میتواند افتخار و یا شرمساری را بار آورد ، اعمال فردی هر شخص است هر فرد در برابر اعمالش مسئولیت دارد و مسئولیت نیز همیشه فردی است.

نگرش های آرمان گرایانه

آرمان گران دو جهت را در نظر دارند: اول به آینده و دوم گذشته

آرمانگرایی نوعی تفکر آید آل که در آن آزادی، عدالت ، برابری و تساوی حقوق همه افراد جامعه مدنظر است . آرمان گران آینده نگر معتقد اند که با گذار از مشکلات و موانع میتوان به آزادی و رفاه رسید و برای رسیدن به جامعه آرمانی شان با جدیت و از خود گذری تلاش به خرج میدهند . این چنین افراد معمولاً با قضایای اجتماعی برخورد خوش بینانه دارند و کمتر احساس مایوسی میکنند که میتواند علامت مثبت تلقی گردد اما رسیدن به چنین نظم اجتماعی با دید مطلق گرایانه و مسیر حرکت از قبل تعیین شده در بسا موارد با واقعیت های جدید اجتماعی ، اقتصادی و سیاسی در تطابقت قرار نمی گیرد که سبب نا امیدی این دسته از آرمانگرایان میگردد.

آرمانگرایان گذشته گرا(نگر) با ما یوسیت به بهشت گذشته خویش و یا نسل های قبل از خود فکر میکنند و منتظر معجزه ای هستند که بهشت گذشته خود را باز یابند ، چیزی که به تاریخ پیوسته و احیاء

مجددش امکان ندارد .

مطالب مختصر در مورد آرمانگرایان ایدئولوژیک ، این دسته از آرمانگرایان نجات جامعه از انواع بدبختی و نابسامانی های اجتماعی را در گروه تحقق کامل ایدئولوژی خویش میدانند ، جامعه ای که دارای ساخت و بافت به مراتب بغرنج تر از حد تصور است. آرمانگرایان ایدئولوژیک معمولاً در ارائه نظریات خود از کلمه «اگر» ، « مگر» و نظایر این چنین کلمات استفاده میکنند که با منطق وفق ندارد ، مثلاً اگر فلان حادثه رخ نمیداد ویا فلان شخص زنده ودر صحنه حضور میداشت ، امور برطبق مراد شان پیش میرفت ، در حالیکه وقوع حوادث (به نفع ویا ضرر) بزرگ و کوچک اجتناب ناپذیر است ، فقط در صورت موجودیت و عمل عامل باز دارنده قوی تراز عوامل به جریان اندازی حوادث میتواند مانع وقوع و یا کند کردن حوادث شود .

مسئله زمان وقوع حوادث از مباحث دیگر آرمانگرایان است که زمان وقوع حوادث اجتماعی و سیاسی را قبل ویا بعد از وقت میدانند ، شاید این افراد معیارها و شاخص های نزد خود داشته باشند که با تمسک به آنها برای وقوع حوادث زمان مناسب و نا مناسب قایل هستند ، محاسبات این چنین افراد هر قدر هم از دقت برخوردار باشد نمیتواند در دراز مدت صحت و اعتبار خود را حفظ کند ، چون حوادث یکی پی دیگر بطور سیل آسا می آیند و مسایل جدید را به روی صحنه زندگی قرار میدهند که خواهان محاسبات جدید است ، آرمانگرایان به این امر کمتر توجه دارند . پایه داری و عدم پایداری پدیده های نو ظهور مشخص کننده زمان مناسب ویا غیر مناسب است و نه تاریخ تولد این پدیده ها .

پدیده های اجتماعی و سیاسی که به اثر عوامل متعدد نهاده شده و به قوام برسند و نسل های متعدد را همراهی کنند ، از نظر این نسل ها ظهور چنین پدیده ها در زمان مناسب صورت گرفته و بر عکس پدیده هائیکه در سراسر سقوط قرار گرفته و پا به پای نسل ها قدم نگذاشته اند ، همین نسل ها ظهور چنین پدیده ها را در زمان نا مناسب می پندارند ، در حالیکه عامل سقوط پدیده ها زمان ظهور آنان نیست ، بلکه عوامل متعدد دیگری که با جریان زمان مرتبط است.

ارزش های عموم بشری یکی از مسایل عمده دیگری هست که باید در محراق توجه جوانان قرار داشته باشد ، تا جائیکه من متوجه شدم برخی از جوانان ما به این مسئله از زاویه دید ایدئولوژیک سیاسی و یا اعتقادات دینی خویش مینگردند که وسعت نظر را محدود می سازد.

ارزش های عموم بشری که طی هزاران سال شکل گرفته ، مقید به سیستم اجتماعی ، اقتصادی و سیاسی خاص و قابل انحصار نیست و به هر فرد کره خاکی متعلق است. تلاش در جهت نشان دادن برتری اعتقادات دینی و ایدئولوژیک بر ارزش های عموم بشری عبث و بی فرجام است.

متفکرینی که از ارزش های عموم بشری و حقوق انسانی سخن گفته و یا در این راستا مبارزه کرده اند به شرق و غرب ، شمال و جنوب ، این ویا آن ادیان و به کاپیتالیسم یا سوسیالیسم تعلق ندارند ، بلکه به عموم بشریت متعلق اند ، بشریتی که تا تطبیق عدالت اجتماعی فاصله زیادی دارد و ذهن این متفکرین را همچنان به خود مشغول نگه داشته است. این نوشته را به سخنانی از آبراهام لینکلن ، تبصره یکی از مشترکین و خودم در مورد این سخنان که در فیسبوک مدت ها قبل درج شده بود ، اختتام می بخشم .

آبراهام لینکلن میگوید : " همانطور که مایل نیستم بنده کسی باشم ، حاضر نیستم آقای کسی باشم. کسانی که مخالف آزادی دیگرانند ، خود لیاقت آزادی را ندارند."

دوست فیسبوکی ما که از نوشته اش پیدا بود به یکی از گروه های چپی تعلق دارد به گفتار آبراهام لینکلن به دیده شک و تردید نگریده و باورمند نیست که چنین سخنان از زبان چنان شخصیتی که از بطن جهان سرمایه سالاری برخاسته ، برآمده باشد. داشتن شک و تردید که رد یابی حقیقت است ، حق مسلم هر کس است ولی نباید تردید داشت که ارزش های عموم بشری از هر نقطه دنیا قابل خیزش و گسترش است. ارزش های عموم بشری به یک باره و ناگهانی جهان شمول نشده بلکه با گذشت زمان و طی مراحل متعدد جا باز کرده اند .

جوانان ما باید به ظرفیت های علمی، تکنالوژیک و فرهنگی که به مقصد رفاه بشریت در هر جایی از جهان ایجاد شده تقدیر و احترام کنند ، حساب جنگ افزار های مخرب که به قصد تسلط و اسارت دیگران بکار گرفته میشود از این امر مستثنا است.

به ارتباط سخنان فوق الذکر طی کمندی چنین تحریر داشتیم ، همچنان دانشمند بزرگ دیگری میگوید، ملتی که بر ملت دیگر ستم روا دارد، خود نمیتواند آزاد باشد.

اگر (تکیه کلام آرمانگرایان) سخنان اندیشمندان و متفکرین بزرگ جهان بطور کامل عملی میشدند ، امروز ما شاهد فقر، برده گی و انواع مظالم اجتماعی نمی بودیم . فاصله بین حرف و عمل ، بین دانش و جهالت آنقدر زیاد است که سخنان متفکرین راه آزادی قبل از آنکه بر کرسی بنشینند و جامه عمل بپوشند به باد فراموشی سپرده میشوند و یا بصورت خیلی ناقص در عمل پیاده میگردند که قدرت تحرک و پویایی ندارند و نهادینه نمیشوند و لا جرم زوال می یابند.

مطالب کوتاه زیر را به مطلب فوق می افزایم ، خیلی خوشبینانه خواهد بود که گفته شود، خواستن، توانستن است . بهر حال خواستن و اراده نقطه آغاز حرکت برای توان مندی و پیشرفت است . برای ایجاد توانایی به نیرو و ظرفیت ضرورت است.

نیرو را چگونه تدارک دید و ظرفیت ها را چطور ایجاد کرد ؟ شاید پاسخ به این سؤال ها از دیدگاه های مختلف ، متفاوت باشد اما پاسخ هر چه باشد ، یک مطلب واضح است و آن اینکه جوانان نیروی عظیم و ظرفیت ساز در جامعه اند ، جهت دادن (گرفتن) این نیرو اثر مستقیم درس نوشت جامعه دارد، عدم آسیب پذیری و آسیب پذیری امورات جامعه مستقیماً متناسب به آگاهی و عدم آگاهی جوانان ارتباط دارد.

رسالت خبره گان جوان است که راه بیرون رفت از چالش ها و ناهنجاری های اجتماعی را مشخص سازند و چشم انتظار بیش از حد نداشته باشند ولی استفاده از تجارب بزرگان و گنجینه های با ارزش فرهنگی حق مسلم هر جوان است .

در این نوشته علاوه از برخی مطالب درج شده در مدت معین در فیس بوک از منابع زیر نیز استفاده شده است:

1. نگاه مختصری به بحث روشنفکری ، نوشته محترم پوهنمل نصرالدین پیکار منتشره سایت سیمای شغنان .

2. فانوس، نشریه کانون فرهنگی افغانستان - آلمان، شماره هفتم بهار 1385 صفحات 28 الی 32.